



احسان لمر

یادی از خانواده ناظر صفر

در اواخر قرن نهم میلادی انگلیسها بر اصل توسعه امپراطوری شان که آفتاب در قلمرو آن غروب نکند تلاش داشتند، در نیم قاره هند هم بنام کمپنی هند شرقی و تجارت داخل و آرامانه راجاها و امیران آنجا را بجان هم انداخته و یکی بعد دیگر قلمرو شانرا تسخیر نمودند، و هرکجا سری جنبید بدهن توپ بستند. از این جمله محمد اعظم خان یوسفزائی پسر محمد عظیم خان از خوانین و منتفضین حومه گلگت چترال هم شامل میباشد. پالیسی تشکیل قوای ایله جاری یا ملیشه اجیر هم یکی از ماهرانه ترین شیوه استراتژیکی استعمار گران است تا از یک جانب از تلفات قوا و عسکر خویش جلو گیری نموده، و از جهت دیگر ملتها را بجان هم انداخته و خویشرا بیغرض جلوه دهند در نتیجه مطلب و مقصود خویشرا بدست آورند. ملیشه اجیر بنام «گورگه» به قلعه محمد اعظم یوسفزائی که از مبارزین ضد تسلط بریتانیه است حمله نموده و بعد مقاومت طولانی آنجا را تسخیر و نامبرده را به توپ پراندند ، " خانم محمد اعظم خان دختر خورشید صدیقه را در بغل انداخته با پسرانش محمد صفر و محمد اصغر همه از راه مخفی عقب قلعه فرار کردند... " **1**

محمد صفر پسر کلان فامیل برای نجات فامیل از گرسنگی و مصیبت که پیشرو داشتند به قلعه برگشت تا زیورات را برای فروش و زندگی آینده مجهول و هم مقداری آذوقه را بردارد که ملیشه ها جز غنایم جنگی او را اسیر گرفتند که بعداً توسط تاجری از دوستان پدرش با پرداخت پول و تحفه ها نجات داده شده و به افغانستان آورده شد. سردار عبدالرحمن خان (آنزمان هنوز پادشاه نشده بود) نظر به احترام و شناختی که از پدر محمد صفر خان داشت ویرا تحت حمایت خویش گرفته که بعد از احراز سلطنت، ابتدا سرپرست کارخانه، بعد مهرداد سلطنتی و بعداً امین الاطلاعات (معادل وزیر سرحدات) تعیین نمود، از این دوره است که به (ناظر صفر) شهرت یافت. نامبرده با دختر ملا محمد یوسف بارکزائی بنام مستوره ازدواج نمود که بقول جمله اعضای فامیل، زن نهایت هوشیار، آگاه، دانشورو با دسپلین بود، ثمره این وصلت محترمه طاهره مادر آقای بشیر رفیق، محمد اختر ناظر صفر، محمد انور بسمل، محترمه رقیه مادر کلان مادری آقای داود میر و فامیل شان، محترمه صالحه ، محمد ابراهیم صفا و محمد اسعیل سودا میباشد.

محمد اختر از معتمدین و نزدیکان سردار نصرالله خان برادر امیر بود که بقول غبار از جمع سر اوسان (گاردشاهی) امیر حبیب الله خان بود که از خدمت طرد شده بود " اما نائب السلطنه محمد اختر را در آغوش گرفت و جز مصاحبین خود قرار داد، بعد ها او را در عوض پدرش امین الاطلاعات مقرر کرد و امور سرحدات آزاد افغانستان را در دست او گذاشت" **2**

محمد اختر به این ترتیب اخلاص مند سردار نصر الله خان بود، سردار از جمله تاریک اندیش ترین فرد درباریان برادرش بود که این اندیشه وی با منافع بریتانیه توافق داشت گرچند خودش طرفدار استقلال کشور بود. با اعلان سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و زندانی شدن کاکایش نائب السلطنه در کابل پروپاگند شدیدی آغاز شد که وی در زندان مورد تعذیب و شکنجه قرار گرفته، ملا عماد الدین مرد نهایت مرموز و هزار چهره محمد اختر را تحریک بقتل شاه نمود، و همچنان غلام

حیدر سرحدی، عبدالرحیم از فامیل سعد الدین خان قاضی القضاات، عبدالله غلام بچه نائب السلطنه، محمد امین پسر سردار محمد عمر ضیائی، دلاور پنجشیری ناظر و دوست شخصی محمد اختر و عده دیگر را شامل حلقه ساخت، ملا عمادالدین به حلقه اطلاع داد که فردا پادشاه به پغمان میرود و آنها پل راه را تخریب و منتظر موتر حامل شاه بودند، در جهت دیگر همین شخص نامه به اعلیحضرت نوشت و بدست امر الدین یکی از مامورین کوتوالی سپرده و از توطئه به رهبری محمد اختر، ساعت و محل آن اطلاع داده بود، بدین نحو ملا عماد الدین دو رول شریر و شیطانی را همزمان بازی مینماید. امر الدین از مجرمین فراری هند است که مرد فساد پیشه و مخبر بود (مانند محمود سامی بخدای) در عهد امانیه با اینکه حاکم اعلای پکتیا مقرر شد و با رشوه ستانی و خیانت بدولت امانیه پرداخت این مرد شریر" بغرض مشغول ساختن مردم پکتیا در مجامع عام قانون را جانشین شرعیت معرفی کرده میگفت حال وقتی شرعیت گذشته و زمان قانون است و همین بود که قیام عمومی بقیادت ملا عبدالله لنگ در سمت جنوبی در 1303 ش 1924 م برپا شد" 3

امر الدین بعداً در خدمت، و همکاری با حبیب الله کلکانی شامل شده و سرجماعه آشپزخانه سید حسین نائب السلطنه در شمالی گردید. در دوره بعدی افتضاح و بد نامی او تا آنجا عالمگیر شده که بلاخره نادر خان با اینکه دربارش مملو از هندیهای خدمتگذار بریتانیه مانند : الله نواز، شاه جی، داکتر الله جوپا، مولوی محمد حسین، مولوی ظفر حسن، فقیر محمد بیطار، ظفر ایبک و ... بود، امر الدین را مجبوراً اعدام نمود.

بقول از فامیل استاد بسمل در روز اجرای توطئه محمد اختر دوستانش را ظهر مهمان نموده و بعد از ظهر همه بسوی هدف رفتند، شام همان روز مادر شان آمادگی نان شب را داشت، دستر خوان هموار و همه فامیل بدور آن حلقه زده و نشسته بودند صرف منتظر پسر ارشد فامیل محمد اختر بودند که محمد انور بسمل داخل شده اطلاع آورد که بر علیه اعلیحضرت توطئه ناکامی صورت گرفته و عاملین گرفتار شده اند، ناظر صفر مرحوم فوراً می پرسد برادریت کجاست؟ جوابی لادرک مییابند، اینجاست که مادر خانه که زن نهایت فرزانه و آگاه از رویدادها است صدا میکند که «دستر خوان را جمع کنید که دستر خوان ناظر صفر جمع شد» لحظاتی بعد پلیس و ژاندارم میرسند و متهم را میخوانند ، ناظر صفر جواب میگوید که در خانه نیست اما فکر میکنم در کجا خواهد بود، و با پولیسها بسوی خانه دلاور «دلو» میروند، وقتی دروازه دق الباب شد اختر جان میپرسد کیست؟ دلاور بجواب میگوید آغا صاحب هستند، همین لحظه است که صدای شلیک تنفگچه شنیده شد و نامبرده دست به خود کشی زده بود اما گلوله از پهلوی چشم و پوست سر گذشته بدیوار خورده بود. پس از تحقیقات مطابق شرایط وقت در جلسه دربار که شاه هم حضور داشت دایر و اعلیحضرت از متهم سوالاتی مینماید و جواب شدید الحن میشنود، و میگوید که من اینکار را کرده بودم حتی بجواب شاه که اگر آزاد شوی چه میکنی؟ جواب میشنود که باز هم همین کار را خواهم نمود، شاه حکم اعدام را صادر و در لحظه اجرای حکم چون چشم محمد اختر مجروح بود صدا میکند دلو کجا هستی؟ دلاور جواب میدهد همان گونه که در زندگی و خوشیها در پهلویت و با تو بودم در مرگ هم در پهلویت میباشم، محمد اختر جواب داد که باید چنین میبود. و بدین گونه متهمین مجازات شدند. دارائی ناظر صفر ضبط و انور بسمل خودش مصلحتاً درخواست نمود که زندانی شود، ولی به دیگر اعضای فامیل آسیبی نرسید. اما در دوره صدارت هاشم خان فرزندان صغیر محمد اختر هم در جمع زندانیان سیاسی این فامیل بوده حبس دوام را گذشتاندند و یا از مکتب و تحصیل محروم شدند. جناب حیدر اختر نویسنده و محقق نستوه کشور ما از نواسه های مرحوم محمد اختر میباشد.

محمد انور بسمل در سال 1263 ش - 1884 م، در گذر مرادخانی شهر کابل متولد و در مکتب حبیبیه دوره سراجیه و استادان سترگ آنجا درس علوم عصر و مبارزه برای آزادی و حریت کشور را آموخت تا در جنبش اول مشروطه عضویت حاصل نموده و با آنها زندانی هم شد (1909 م)، در زندان از میر سید قاسم خان عربی و منطق آموخت.

در دوره امانیه ابتدا بصفه حاکم جرم بدخشان ایفای وظیفه نمود درین زمان که نادر خان رئیس تنظیمه قطعن (معادل امر زون شمال امروزی) بود اخبار اصلاح را اساس گذاشت و این بیت را با خط جلی در پهلوی عنوان آن نوشت :

وقت آن است که دل و جان همه ایثار کنیم پی اصلاح وطن کوشش بسیار کنیم

گر چند انتشار این اخبار را هم مانند حصول استقلال، اشاعه معارف عصری، تاسیس شورای ملی و غیره از کار نامه های دوره نادریه تحمیل کرده بودند اما حقیقت پنهان خواهد شد ولی محو نی.

نمونه از عمق وطن دوستی و سلامتی وجدان این شیفته گان وطن و مردم را در خاطرات رحیم شیون ضیائی چنین میخوانیم : " یکی از مسائل مورد مناقشه سرحدی بین افغانستان و روسیه شوروی مساله تعلق داشتن جزیره (درقد) بود.

... در سال 1917 - 1918 هنگامی که هیئت افغانی که در اس آن محمد انور بسمل فرزند ناظر صفر خان قرار داشت برای پیشبرد این مذاکرات به بخارا رفته بود پادشاه بخارا به محمد انور بسمل رشوه یک میلیون تنگه (واحد پولی آن زمان بخارا که معادل هرتنگه سی پول افغانی میشد. ا. لمر) را در قبال پذیرش جزیره درقد پیشنهاد نمود ، محمد انور بسمل مثل یک فرزند صادق و وطنپرست این پیشنهاد امیر بخارا را با جدیت رد کرد و اظهار داشت که قرار داد قرار داد است و باید آنرا مراعات نمود." 4

بقول نواسه استاد بسمل در دوره امانیه گر چند خودش هیچ ارتباطی و آگاهی از توطئه برادرش نداشت " اما برای اینکه در آینده کدام سوال مشمنز کننده یا نظر سوء تبارز نکرده باشد «بسمل» از شاه خواست تا در ادامه جزای برادر و ضبط اموال فامیلی شان او را هم حبس نماید. همانا طور لزومی و مصلحتی ، بنابر نزاکت موضوع در سال 1300 شمسی برای بار دوم «بسمل» در قید زندان سیاسی رفت ولی این محبوس گردیدنش نیز چندان زیاد طول نکشید بعد از رهایی از حبس مدت هفت سال بصفه حاکم در حکومتی های مختلف سمت شمال مقرر شده و در غرب کشور نیز بحیث حاکم سبزو ار هرات ایفای وظیفه نمود" 5 در زندان دور دوم به تصوف نقشبندیه و چشتیه روی آورد.

در آغا ز دوره نادر خان معاون نائب الحکومگی قطعن و بدخشان مقرر شد. در 1310 ش مجله ادبی کابل را انتشار داد بعد در دارا لتحریرشاهی بصفه مدیر تقریرات درین وقت وی به چله نشینی در زیارت خواجه قطب الدین بختیار پرداخت، غیابت دوامدار او در دارالتحریر شاهی نادرخان را مشوش ساخته وی را احضار و زندانی نمود، بعداً استاد ابراهیم صفا و اسمعیل سودا و سر انجام طاهر بسمل را زندانی نمودند یکسال بعد شاه به قتل رسید آنها باقی مانده فامیل ناظر صفر یعنی : محمد اسلم بسملزاده، و محمد نعیم بسملزاده متعلم صنّف ششم ابتدائیه، همچنان اطفال خورد سال محمد اختر، محمد اکبر و محمد هاشم همه مهمانان!! " دوران طلائی" خانواده نادر خان بودند. تنها زنان و دختران صغیر بجای سرای موتی و سرای بادام در خانه شان تحت نظارت بودند.

در اجتماع صدارت که غرض ابلاغ محکومیت قاتل نادر خان دایر شده بود محمد غوث نائب سالار و یک ملای عضو جمعیت العلماء و بعداً عبدالاحد مایار رئیس شورا، عبدالغنی گردیزی قلعه بیگی خواستار اعدام چهار نفر دیگر هم بودند که عبارتند از **محمد انور بسمل، عبدالهادی داوی، محمد سرور جویا و غلام محمد غبار.** درین جریان باز هم فضل احمد مجددی حضرت شوربازار) وزیر عدلیه حکومت محمد هاشم خان) صدا مینماید که: "**بجرم کشتن پادشاه اگر اعدام نشوند باید بجرم دهریت اعدام شوند.** کفر گفتن میر سید قاسم و دهریت بسمل و داوی و ... را صرف همین یک منبع کشف نموده و ابراز مینمود و بس.

با ختم دوره صدارت سردار هاشم، بسمل بعد از 14 سال زندان آزاد و در وزارت معارف موظف گردید بعداً بریاست مرستون کابل، سپس در وزارت مالیه تا پست معین آنوزارت رسید و در

اخیر عضو مجلس اعیان انتصاب گردید. در سوم جدی 1340 ش - مطابق 24 دسمبر 1961 م
بعمر 76 سالگی وفات نمود.

استاد سترگ محمد ابراهیم صفا در سال 1286 شمسی متولد شد، " صفا در محیطی فرهنگی -
سیاسی زاده شد و پرورده گشت از اینرو ویژگیهای فرهنگی و سیاسی تا پایان عمر سرشت زندگانی او
بود. آموزشهای نخستین و آشنایی با زبان عربی را در خرد سالی و نو جوانی پایان برد و در شانزده
سالگی برای آموختن فن مخابرات راهی هند شد؛ پس از بازگشت از هند بریتانوی، به کارهای
گوناگون اداری دروزارت‌های معارف، اقتصاد و خارجه مشغول گشت اما از جایی که اشتیاق شگرفی به
فلسفه و ادبیات داشت به این حوزه افزونتر مهر ورزید و آثار و ترجمه‌هایی پدید آورد.

یادگیری زبان انگلیسی، دریچه‌ نوینی به روی او گشود تا با اندیشه‌ های فلسفی باختر زمین،
آشنایی به هم رساند و او که زبان عربی را نیز میدانست و با یاری این زبان به قلمرو فلسفه اسلامی راه
یافته بود؛ پژوهش‌ هایش را در این حوزه ادامه داد و مقالات و نوشتار های ارجمندی را بر جای نهاد
که کتاب « تعلیل و استقرا و میتودولوژی » وی گواه راستینی بر چیرگی وی در منطق ارسطویی و
روش شناسی است

صفا با آنکه نزدیک به چهارده سال (از 26 سالگی تا 40 سالی) را در زندان گذرانده بود با آن
هم سی و اند سال دیگر را بیکار نشست؛ خواند؛ پژوهید؛ نوشت؛ ترجمه کرد و شعر سرود. او
روزنامه نگار بود. مترجم بود. متفکر بود و آگاه از منطق و فلسفه و در کنار این همه فضایل، شاعر هم
بود. **6**

" او از نادر بزرگ مردانیست که در گذر زمان بیش از پیش جنبه های مختلف شخصیتش از محاق
غفلت و فراموشی بیرون می شود و به درخش آغاز می کند.
درباره آن شخصیت وسیع النظرو جلیل القدر هر که از هر موضع و مقامی چیزی بنویسد، قلم در
دستش می‌ لرزد، چه او از جانبی شاعری مبتکر، نوآور، سنت شکن و بسیار صاحب قریحه بود، از
جانب دیگر نظریه پرداز و فیلسوفی ژرف اندیش و آگاه بر جنبه های گوناگون مسایل دوراننش بود، از
جهت سوم او مبارزی شوریده سر و مشروطه خواه بود در مقابله با استبداد حاکم، انواع مظالم را
تحمل کرد و پیشاپیش زمانش حرکت کرد.
اکنون که شماری از هموطنان صاحب‌ دل و حقشناس در پی تبجیل و تجلیل از کارنامه هایش می باشند
باید از دل و جان به احسنت و آفرین نشست و از این اقدام انسانی و وطنپرستانه و شایسته، قدر دانی
نمود.

استاد صفا به تیره و تبار آزادگان تعلق دارد. بزرگان خانواده او از آغاز قرن بیستم، کمر به رزمیدن
در برابر دیو جهل و ستمگری بستند و هر یک مصدر خدمتی جلیل شدند. **7**
چون صفا به دور انقلابیون آزاده و نهایت وطنپرست تعلق دارد که در ره مشروطیت " ترک جان
و ترک مال و ترک سر " نموده بر امیر غضبناک جواب دادند " ما نمک این ملت را خورده به آن وفا
داریم " محاسبه ملت با شما شنکجهء ایست ابدی " و یا استاد قاسم افغان سفیر بریتانیه را به نواختن
آهنگ مکتب ماست استقلال وا داشت بناعاً صفا هم میسراید که :

لیک گر در خواب باشد باغبان
گل نیابد از کف گلچین امان
پاس باید داشت نه خواب گران
هان عزیزان وقت بیداریست هان
باغ تان گلجوش و در باز این چرا

اینقدر ها خواب تان سنگین چرا

« نوای لاله » یا لاله آزاد سروده دیگر استاد میباشد که تا نهایت بر مردم ما آشنا است، هر بیت این سروده، هر حرف و کلمه آن پیام حریت و آزاد زیستی و فخر بر استقلال را متبازر میسازد، " لاله نماد عشق، انقلاب و رستاخیز است و این واژه گاهی به معنای قاموسی خویش و گاهی به معنای رمزی در دستاه تخیل او راه دارد. شعر « لاله آزاد » که معروف ترین سروده اوست و سالها شاگردان مدارس در کتابهای قرأت فارسی مکاتب کشور، خوانده اند و به یاد سپرده اند ؛ نمونه درخشانی است از باور وی به آزادی و آزادگی. در این شعر که از صنعت تشخیص بهره گرفته است در واقع به آدم هایی نظر دارد که همانند لاله آزاد، « رنگ رخساره شان از خون رگ شان رنگین است » ؛ « در بند کسی نیستند » ؛ « آزاده اند » « منت کسی را نمی پذیرند » « آزاده آمده اند و آزاده میروند »

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم
در دشت مکان دارم هم فطرت آهویم
آبم نم باران است فارغ ز لب جویم
تنگست محیط آنجا در باغ نمی رویم
از خون رگ خویشست گر رنگ برخ دارم
مشاطه نمیخواهد زیبایی رخسارم
بر ساقه خود ثابت فارغ ز مدد گارم
نی در طلب یارم نی در غم اغیارم
از سعی کسی منت بر خود نپذیرم من
قید چمن و گلشن بر خویش نگیرم من
بر فطرت خود نازم ، وارسته ضمیرم من
آزاده برون آییم ، آزاده بمیرم من.

تازه در سایت زیبا و پر غنای خوشه (www.khosha.org) جناب یوسف صفا ، پارچه شعری از پدرشانرا یافته اند که در روز بخاک سپاری سید افغان در کابل سروده و در همان محفل قرائت نموده بودند که عنوانش « **بر تربت سید** » میباشد :

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| هان بنال ای مطرب شیرین نوا | چنگ را با چنگ گردان آشنا |
| پر کن از الحان جان پرور فضا | اندرین کهسار باز افکن صدا |
| حرف هازن از فراق و از وصال | |
| شرح سوزمن یگو زین هردو حال | |
| اول اندر نغمه حرف عشق زن | از دل سوز آشنا سر کن سخن |

نغمه ها خوان از وفای ممتحن
وز نگاه گرم و شوق بیشمار
راز ها از پرده ها بیرون برار
بعد از آن از وضع بی پروای یار
وز غم دوران و جور روزگار

شکوه ها بر گوی با آواز تار
تا برد از سینه صبر از دل قرار
باز گو چون عشق در پایان کار
میکشد عشاق را دود از دمار
لیک ای گوینده شیرین مقال
کامیابی باشدش بیشک مال
گفت باید عشق اگر دارد کمال
باز یابد راه تا کوی وصال

همچو عشق سید ما با وطن
یار را یابد ولو سر در کفن
مطرب این هنگامه می دانی که چیست
از غمست این شور یا از خرمیست
این هیا هو در وطن از بهر کیست
عشرتست این وضع یا ماتم گریست
ساز غم داری تو با بانگ طرب
سوغ را آهنگ سور است ای عجب
شور می افکند با طرز سخن
گر می می خواست اندر انجمن
بلبل پردرد و شوقی در چمن
با نوایی کز دل آید در دهن

لیک وضع سرد گلشن زادگان
یک نفس او را نداد آنجا امان
پر گشاد از باغ با خون جگر
بود بر هر شاخساری نغمه گر
گشت عمری در چمن ها در بدر
داشت هر جا ناله سازی ها مگر
عشق گلزار خودش از دل نرفت
این خیال او را ز آب و گل نرفت
گرچه جان در حالت غربت سپرد
داغ شوق آشیان در خان برد
تیر خونین اجل بر سینه خورد
از بلای هجر افغان گفت و مرد
عاقبت جذب محبت کار داد
خاک او را جا در این گلزار داد
مطرب ای مطرب کنون بر ساز ساز
راز عشرت کیف غم بی پرده ساز
نغمه کن هم جانفزا هم جانگداز
باز گو از سوز و ساز عشق راز
گاه با بم ناله گه با زیر کن
وصل بعد از مرگ را تصویر کن

پرده را سازنده بالا تر بگیر
در فغان پهنای دشت و در بگیر
نغمه تا آخر شود از سر بگیر
داستان عشق افسونگر بگیر

باز گو از رنج و آرام وفا
قصه آغاز و انجام وفا

پیش مشت خاک این درد آشنا
حرف زن چون داد جان با وفا
در نوا بر گوی از سوز عزا
دور از آغوشی که بودش مدعا
هم چسان آخر وفا آورد بار
خاک او را ساخت منظور نگار

باز گو ای سید عالی نشان
این تو این هم صحنهٔ افغانستان

رهنمای فرقهٔ آزادگان
خاک پاک لاله خیز گلشنان
آن گلستانی که در یادش ترا
نالہ سر میبرد تا اوج سما

چشم بگشا بیثبهٔ شیران نگر
آنچه دل میخواستت آنسان نگر
کھسار خویش آزادان نگر
یک نظر بر چهرهٔ یاران نگر

قدر دانان بین که پیش خاک تو
میکنند اکرام روح پاک تو
یاد کن روزی که رفتی زین وطن
با دل غم آشیان داغ انجمن

با روانی همدم رنج و محن
با سرشک گرم و آه شعله زن
در غم یاران غافل سوخته
صدق سودا کرده غم اندوخته

یاد کن آنروزها کز بهر دین
بر زدی دامان به عزم آهنین
بر کشیدی دست خویش از آستین
سر برآوردی از این مینو زمین

هند و مصر از شور تو در ولوله
ترک و ایران را به جانها زلزله
از سفر در هر کجا داری اثر
از جهادت می دهد مارا خبر

هرکجا قدر ترا دانسته اند
ملت ترکان راد ارجمند
آنچه بودت قدر در چشم جهان
باز باید خواند از قول "رنان"

خاصه آن قوم شجاع سر بلند
غم نسازد یارب ایشان را گزند
خاک شان یک عمر ماوای تو بود

در قلوب پاک شان جای تو بود
از تو استبداد را آتش به جان
نیچری از منطقت جوید امان
تا نژندی کم کنند اسلامیان
در بیان اعجاز کردی در بیان
فکر حریت چه در قوم وچه فرد
بمود درقول تو ای آزاد مرد

سید عالی نسب ای مرد راست
این همان افغانستان خوش فضاست
هیچ می بینی به چشم اینجا کجاست؟
گر بر آری از کفن سر را سزااست

کھسار خود به سامان بنگری
لاله ها هر سو فراوان بنگری
ضمن قطع راه ای صاحب یقین
بر کنار کوه و بر روی زمین
دیـده باشی با نگاه پاک بین
اندر آغوش شرف خلوت گزین

هر طرف شیری به خون آغشته یی
از پی آردی خود کشته یی

بر فراز خاک تو پیک صبا
گفته باشد شمه یی زان ماجرا
داده باشد بر روانت مژده ها
ماجرای عزم مردان خدا

الله گوی در میدان رزم
بهر حفظ دین و ملت کرده عزم

خنده بر لب ذکر حق ورد زمان
سرمه بر چشمان همچون آهوان

جامه رنگین کرده هر یک زیب جان
 کـــــرده با شمشیر ذکر لاله
 روز خود را روشن از دشمن سیاه
 سید ای مرد شریف نامدار
 گرچه رفتی از وطن با جان زار
 آرزویت عاقبت آورد بار
 دیدی آخر اهل این بوم و دیار
 جای گیر اندر صف آزادگان
 عشق عزت شوق حریت به جان
 خواب کن در پای کهسار وطن
 جاگزین بر طرف کهسار وطن
 روح خود گردان مددگار وطن
 تا شود با نظم کـــــار تروطن
 هستی ما را محیط آید به موج
 موج مستش اوج گیرد اوج
 ای جمال الدین زعیم راست باز
 ای ضمیرت آشنای کیف راز
 ای به بزم علم صاحب امتیاز
 در میان مجمع اهل نیاز
 از "صفا" هم عرض تعظیمی پذیر
 اندک او در شمار بیش گیر

امحای کامل و طندوستان و وطن پرستان آزادی خواه کشور ما هدف و پلانی برای رضای خاطر استعمارگران بود و بهمین خاطر است که هاشم خان صدراعظم 4250 زندانی سیاسی را در محبس دهمزنگ گرد آورده بود، زندانهای ارگ سرای موتی سرای بادام و زندانهای ولایات، زندانهای روسای استخبارات شان (بگونه مثال رسولخان رئیس استخبارات دورهء صدارت داود خان در منطقه افشار، جوار مرستون و عقب واکسن سازی و چند صد متری فامیلی های قرغه در زمینهای شخصی اش زندان شخصی داشت) از حساب بیرون است. در جمع این قربانیان شیفتهء وطن یکی دیگر محمد اسمعیل سودا خورد ترین برادر بسمل و صفا هم میباشد این جوان ناکام بعد از چندین سال مریضی به عمر 32 سالگی در اثر مریضی تبورکلوز در عقرب 1317 شمسی در دهمزنگ وفات نمود کتابچهء قسمتی از اشعار او بنام «بیاض سودا» 63 سال بعد از وفاتش توسط آقای کلیم الله ناظر (نواسهء استاد بسمل) به نشر رسیده است. نمونه کلام آن جوان هر دم شهید و قربانی دهشت و وحشت چنین میباشد :

فاش شد راز نهانی از شکست رنگ ما
 بی قراری ها هویدا گشت از آهنگ ما
 همت عالی ما با ملک اسکندر ن ساخت
 خاکساری ببین که خاکستر بود اورنگ ما
 شش جهت حسن تو یکسری نقاب افتاده است
 خیره افتاده است اما دیدهء فرهنگ ما
 قدر خود در عشق بازی ها دوتا کردیم ما
 نغمهء جز عشق بیرون کی شود از چنگ ما
 با همه بی التفاتیهای او "سودا" هنوز
 میکند آهنگ کویش این دل بی ننگ ما

مآخذ

- 1 - - کلیم الله ناظر -
- 2 - غبار - افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول
- 3 - سید مسعود پوهنیا ر - جنبش مشروطیت و قربانیان استبداد - ص 102 چاپ پشاور سال 1375
- 4 - محمد رحیم شیون ضیائی - برگهای از تاریخ معا صر وطن ما - تنظیم محترم ولی نوری بخش هفتم سایت افغان جرمن، قابل یاد آوریست که قبلاً این اثر را جناب غلام سخی غیرت ترجمه و محترم عبدالشکور حکم به ادامه چاپ اول در کابل 1978 م در پشاور بار دوم در 2001 نشر نموده بودند.
- 5 - کلیم الله ناظر.
- 6 - لطیف ناظمی - ابراهیم صفا شاعر درد آشنای تلخکام - سایت انترنتی دویچه وله مورخ 5 جولای 2007.
- 7 - دکتور اکرم عثمان - استاد صفا بزرگمردی با استعدادها و درخششهای کم نظیر - سایت فردا

رسانه نور